**باسمه تعالی**

[***عدم احراز صدق غنا در صورت باطل نبودن مضمون کلام*** 2](#_Toc472529507)

[***روایات دال بر عدم شرطیّت باطل بودن کلام لهوی در صدق غنا*** 2](#_Toc472529508)

[**روایت عبدالاعلی** 2](#_Toc472529509)

[**عدم اطلاق در روایت (احتمال اختصاص به صورت اثاره شهوت و انجام رقص)** 3](#_Toc472529510)

[**روایت راجع به تغنّی به قرآن** 3](#_Toc472529511)

[**1-روایت عبدالله بن سنان:** 3](#_Toc472529512)

[**2-روایت عطاء بن ابی ریاح:** 3](#_Toc472529513)

[**راه توثیق عبدالأعلی بن أعین** 4](#_Toc472529514)

[**راه أول: مروی عنه صفوان** 4](#_Toc472529515)

[**راه دوم: توثیق شیخ مفید ره** 4](#_Toc472529516)

[***مناقشه در راه دوم*** 4](#_Toc472529517)

[***مناقشه در راه أول*** 5](#_Toc472529518)

[***جواب*** 5](#_Toc472529519)

[**ضعف سندی روایات راجع به تغنّی قرآن** 6](#_Toc472529520)

[***اثبات عدم حرمت غنا در غیر کلام لهوی با تمسّک به آیه «لهو الحدیث»*** 6](#_Toc472529521)

[***نظر نهایی در شرطیّت باطل بودن محتوا در حرمت غنا*** 8](#_Toc472529522)

[***مستثنیات حرمت غنا*** 8](#_Toc472529523)

[**حداء** 9](#_Toc472529524)

[**مناقشه** 9](#_Toc472529525)

[**غنای زن آوازه خوان در زف العرائس** 9](#_Toc472529526)

[**غنا در قرائت قرآن** 10](#_Toc472529527)

[**مناقشه** 10](#_Toc472529528)

[**غنای زن برای شوهر** 10](#_Toc472529529)

[**مناقشه** 10](#_Toc472529530)

**موضوع**: محرمات/غناء /شرطیت باطل بودن مضمون کلام در صدق غنا/مستثنیات غنا

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

بحث راجع به این بود که آیا در صدق غنا و یا حرمت غنا شرط است که مضمون کلام باطل و لهوی باشد یا اگر کیفیّت آواز، کیفیّت لهویه و مطرب باشد ولو مضمون باطل نباشد، غنا صدق می کند و حرام است.

***عدم احراز صدق غنا در صورت باطل نبودن مضمون کلام***

ما از نظر استظهار عرفی واقعا در احراز صدق غنا در جایی که محتوای کلام، باطل نیست مشکل داریم و لو این آوازعادتاً با آواز هایی که در کلام های باطل شنیده شده است متناسب است أما صدق غنا بر آن واضح نیست. و لذا اگر ما باشیم و قاعده برائت از حرمت آن جاری می کنیم.

***روایات دال بر عدم شرطیّت باطل بودن کلام لهوی در صدق غنا***

و لکن، الذی یسهل الخطب این است که روایت عبدالاعلی یک بیانی دارد که از آن هم می فهمیم غنا مختص به کلام باطل نیست و هم می فهمیم این غنا حرام است.

**روایت عبدالاعلی**

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ***: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْغِنَاءِ- وَ قُلْتُ إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص رَخَّصَ- فِي أَنْ يُقَالَ جِئْنَاكُمْ جِئْنَاكُمْ حَيُّونَا حَيُّونَا نُحَيِّكُمْ- فَقَالَ كَذَبُوا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبِينَ- لَوْ أَرَدْنا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لَاتَّخَذْناهُ مِنْ لَدُنّا إِنْ كُنّا فاعِلِينَ- بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ- فَإِذا هُوَ زاهِقٌ وَ لَكُمُ الْوَيْلُ مِمّا تَصِفُونَ ثُمَّ قَالَ وَيْلٌ لِفُلَانٍ مِمَّا يَصِفُ رَجُلٌ لَمْ يَحْضُرِ الْمَجْلِسَ.***[[1]](#footnote-1)

این جمله ای که در این روایت آمده «جئناکم جئناکم حیونا حیونا نحیکم» قطعا مشتمل بر باطل نیست. ولی تعبیر غنا در مورد آن به کار رفت؛ ظاهراً این جمله در زفّ عرائس استفاده می شده است و وقتی خانواده داماد و عروس به همدیگر می رسیدند زن ها آواز می خواندند: «جئناکم جئناکم حیونا حیونا نحیکم» و در حضور مردها بوده است به خاطر همین مشکل داشت. نه این که مراد از این جمله این باشد که: «جئناکم جئناکم یعنی جئناکم جئناکم للفسق و الفجور»

**عدم اطلاق در روایت (احتمال اختصاص به صورت اثاره شهوت و انجام رقص)**

البته روایت اطلاق ندارد و از یک قضیه معهوده صحبت می کند و امام هم نفرمود که این جمله به صورت مطلق غنا است. ممکن است و قدر متیقّن همین است که این کلام به کیفیّتی خوانده می شده که اثاره شهوت داشته و همراه آن رقص انجام می دادند. لذا ما قول ثالث که قول آقای خویی بود را قبول می کنیم و می گوییم: در دو جا غنا حرام است؛ اگر محتوا باطل باشد، همین که صوت و آواز خوشی باشد که شأنیت اطراب دارد و عرفا به آن آواز لهوی می گویند، این حرام است. ولی اگر محتوای کلام،‌ باطل نبود به این مقدار از کیفیتی که موجب اطراب است عرفا محرز نیست صدق غنا بشود، ‌باید شأنیت اثاره شهوت و ایجاد حالت رقص داشته باشد. بستگی به کیفیت خواندن آن دارد.

ما این معنا را از این روایت استفاده کردیم و اگر این روایت و نیز روایت دیگر که راجع به تغنی به قرآن است، نبود، ما واقعا در صدق غنا در مواردی که محتوا،‌ باطل نیست تشکیک می کردیم.

**روایت راجع به تغنّی به قرآن**

**راجع به تغنّی به قرآن دو روایت ضعیف السند وجود دارد که به عنوان تأیید ذکر می کنیم:**

**1-روایت عبدالله بن سنان:**

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْأَحْمَرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ***قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص اقْرَءُوا الْقُرْآنَ بِأَلْحَانِ الْعَرَبِ وَ أَصْوَاتِهَا- وَ إِيَّاكُمْ وَ لُحُونَ أَهْلِ الْفِسْقِ وَ أَهْلِ الْكَبَائِرِ- فَإِنَّهُ سَيَجِي‌ءُ مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ يُرَجِّعُونَ الْقُرْآنَ- تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ وَ النَّوْحِ وَ الرَّهْبَانِيَّةِ- لَا يَجُوزُ تَرَاقِيَهُمْ‌ قُلُوبُهُمْ مَقْلُوبَةٌ- وَ قُلُوبُ مَنْ يُعْجِبُهُ شَأْنُهُمْ.[[2]](#footnote-2)***

**2-روایت عطاء بن ابی ریاح:**

وَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مُسْلِمٍ الْخَشَّابِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَرِيحٍ الْمَكِّيِّ عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رِيَاحٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي حَدِيثٍ قَالَ***: إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ إِضَاعَةَ الصَّلَوَاتِ- وَ اتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ وَ الْمَيْلَ إِلَى الْأَهْوَاءِ إِلَى أَنْ قَالَ- فَعِنْدَهَا يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ لِغَيْرِ اللَّهِ- وَ يَتَّخِذُونَهُ مَزَامِيرَ- وَ يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ- وَ تَكْثُرُ أَوْلَادُ الزِّنَا- وَ يَتَغَنَّوْنَ بِالْقُرْآنِ إِلَى أَنْ قَالَ- وَ يَسْتَحْسِنُونَ الْكُوبَةَ وَ الْمَعَازِفَ- وَ يُنْكِرُونَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ- إِلَى أَنْ قَالَ فَأُولَئِكَ يُدْعَوْنَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ- الْأَرْجَاسَ الْأَنْجَاسَ.***[[3]](#footnote-3)

سند این سه روایت را بررسی کنیم:

**راه توثیق عبدالأعلی بن أعین**

**راه أول: مروی عنه صفوان**

سند روایت عبدالاعلی (که عبدالاعلی بن اعین است) به نظر ما خوب است؛ چون عبدالاعلی و لو توثیق خاص ندارد ولی صفوان از عبدالاعلی نقل روایت کرده است و صفوان طبق شهادت شیخ طوسی: ممن لایروی و لایرسل الا عن ثقة، ( نقل صفوان در کافی جلد 7 صفحه 267) و منافات ندارد که در تهذیب هم یک روایت دیگری صفوان با واسطه ابن مسکان از عبدالاعلی نقل می کند زیرا طبقه صفوان به اصحاب امام صادق می خورده، لذا گاهی با واسطه گاهی بی واسطه نقل می کند و مشکل ندارد.

**راه دوم: توثیق شیخ مفید ره**

مرحوم آقای خوئی فرموده اند؛ به نظر ما از راه دیگر می شود عبدالاعلی بن اعین را توثیق کرد؛

و آن این است که در رساله عددیه شیخ مفید فرموده است اینها جزء فقهاء اصحاب ائمه بودند. از اعلام رؤسائی بودند، (الاعلام الرؤساء الماخوذ عنهم الحلال و الحرام و الفتیا و الاحکام الذین لایطعن علیهم و لاطریق الی ذم واحد منهم و هم اصحاب الاصول المدونة و المصنفات المشهورة).

***مناقشه در راه دوم***

به نظر ما این عبارت رساله عددیه بر وثاقت این افراد که یکی شان عبدالاعلی است، اصلا دلالت نمی کند:

برای اینکه هر کس به رساله عددیه رجوع کند می فهمد که شیخ مفید در این کتاب به دنبال این بحث بوده که یک عده می گفتند ماه رمضان سی روز کمتر نمی شود،‌ ثلاثون یوما لاینقص ابدا. روایاتی را هم مطرح می کردند. شیخ مفید در این رساله عددیه می خواهد اثبات کند که شهر رمضان مثل بقیه ماه ها، گاهی بیست و نه روز و گاهی سی روز است. شیخ مفید روایات قول اول را که مطرح می کند روایت محمد بن سنان را هم می آورد:‌ شهر رمضان ثلاثون یوما لاینقص ابدا، بعد می گوید محمد بن سنان مطعون لاریب فی تهمته[[4]](#footnote-4). و در ادامه وقتی به روایات قول مختار خود می رسد می گوید راویان این روایات از بزرگان اند و صاحب اصول مشهوره اند[[5]](#footnote-5) بعد اسم می آورد و می گوید: مثلاً ابی الجارود از محمد بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می کند با این که در چند صفحه قبل محمد بن سنان را تضعیف کرده بود و أبی الجارود هم بر فرض دروغگو نباشد ولی رئیس فرقه ضالّه زیدیه جارودیه است و این تعریف ها به او نمی خورد. اینها قرینه می شود که شیخ مفید مجموع من حیث المجموع را می خواهد بگوید، یعنی در بین این روات قول دوم، آدم های بزرگ فی الجملة و در بعضی از این روایات وجود دارند و وقتی روایات را نقل می کند گزینشی نقل نمی کند و همه را نقل می کند و مراد او این نیست که همه راویان این روایات از رؤسای أصحاب اند.

علاوه بر این که خود عبدالاعلی جزء اصحاب اصول مدونه و مصنفات مشهوره نبوده است.

***مناقشه در راه أول***

این که صفوان از عبدالاعلی بن اعین نقل کرده است تنها یک مورد در کافی است و با یک نقل وثوق حاصل نمی شود.

***جواب***

این اشکال صحیح نیست زیرا کافی هیچ اختلاف نسخه ندارد. در کافی طبع دار الحدیث که عمده نسخ را جمع کرده اند اختلاف نسخه ذکر نکرده اند و همین متن را در کتاب های دیگر با همین سند نقل کرده اند که: «صفوان عن عبدالاعلی کل معروف صدقة». و لذا چون خبر ثقه است و اختلاف نسخه هم نیست و کتاب هم مثل کتاب کافی است که مورد اهتمام بوده است لذا وثوق حاصل می شود. بله ما در کامل الزیارات که مثل کافی از کتب مشهوره ای نبوده که همیشه نسخ مختلف داشته باشد، تشکیک کردیم.

**ضعف سندی روایات راجع به تغنّی قرآن**

**اما روایت راجع به تغنی به قرآن سندش ضعیف است؛**

روایت عبدالله بن سنان در سندش، ‌ابراهیم بن اسحاق الاحمری النهاوندی است که هم شیخ و هم نجاشی گفته اند: «کان ضعیفا فی حدیثه متهما فی دینه»

روایت عطاء بن ابی ریاح هم مشتمل بر مجاهیل است.

و لذا ما این دو روایت را به عنوان شاهد آوردیم. علاوه بر این که استشهاد اگر در حد صدق لغوی باشد نیاز به صحت سند ندارد.

منتها این ها باز به عنوان تایید است و الا ممکن است شما بگویید اطلاق یک لفظ بر یک مورد اعم از حقیقت است، ‌استعمال اعم از حقیقت است، و لذا ما این ها را به عنوان تایید ذکر کردیم اما روایت عبدالاعلی سنداً تمام است و دلالت می کند که تغنّی به «جئناکم جئناکم حیونا حیونا نحیکم» حرام است.

**و لذا حق در مسئله این است که:** اگر غنا در محتوای حق و غیر باطل به کیفیت لهویه شدیده باشد که نوعاً مثیر شهوت و موجب ایجاد حالت رقص است، حرام است. و عمده دلیل ما در این فرض روایت عبدالاعلی است. مازاد آن را به اصل برائت رجوع می کنیم. بله،‌ اگر محتوا باطل باشد همین که صوت حسن شأناً مطرب باشد برای صدق عرفی غنا کافی است.

***اثبات عدم حرمت غنا در غیر کلام لهوی با تمسّک به آیه «لهو الحدیث»***

و اگر احراز کنیم که لغتاً و عرفاً غنا در کلام غیر باطل هم صدق می کند اشکال جلسه قبل مطرح می شود که:

آیه « و اجتنبوا قول الزور» و آیه « و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله» نسبت به حرمت غنا اطلاق ندارد؛ زیرا ظاهر «لهو الحدیث» یعنی حدیث و سخن لهوی و باطل، است و ظاهرآن اضافه وصف به موصوف است «الحدیث اللهوی» نه اضافه ظرف به مظروف «اللهو فی الحدیث» به معنای لهو کردن در هنگام ادای یک سخن.

و ‌به نظر ما روایاتی که در تفسیر این دو آیه وارد شده، که مراد غنا این دو آیه غنا است، نسبت به غنای درکلام غیر باطل اطلاق ندارد.

**و اینکه امام قدس سره فرموده** اند: واضح است که غنا کیفیّت صوت است و محتوای کلام در آن نقشی ندارد لذا در روایت که این دو آیه را بر غنا تطبیق کرده است اطلاق وجود دارد و شامل غنای در کلام غیر باطل هم می شود. لذا این قرینه می شود که بگوییم لهو الحدیث أعم از این است که محتوا لهوی باشد یا کیفیت أداء کلام لهوی باشد.

**بعد ایشان فرموده است**[[6]](#footnote-6): نگویید که طبق این معنا که غنا لهو الحدیث است پس غنایی حرام است که لیضلّ عن سبیل الله باشد و به این هدف باشد ولی اگر انجمنی از آواز خوان ها به جهت هدایت إلی سبیل الله تشکیل شود اشکالی ندارد؛

زیرا ظاهر آیه «و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله» این است که لام، لام عاقبت است، (مثل «لدوا للموت»، ‌یعنی متولد بشوید و عاقبت به دنیا آمدن مرگ است،«و ابنوا للخراب» ‌ساختمان بسازید و عاقبت ساختمان ساختن خرابی آن است. «و اتخذوه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا» این لام عاقبت است).

«و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ» یعنی کسی که لهو الحدیث را فرا می گیرد و آن را منتشر می کند نتیجه کارش إضلال عن سبیل الله است. لهو الحدیث را یاد می گیرد تا به دیگران یاد بدهد. غنا را یاد می گیرد تا مردم را از ذکر خدا باز بدارد و به سمت لهو بکشاند، ‌این اضلال عن سبیل الله است. و اضلال عن سبیل الله تنها به این نیست که عقائد مردم را منحرف کند بلکه اگر مردم را به انحراف عملی بکشاند هم اضلال عن سبیل الله است.

توجه شود که لام عاقبت فعل را تخصیص نمی زند مثلاً لدوا للموت به این معنا نیست که شما برای موت به دنیا بیایید و به دسته دیگر بگوید لدوا للحیاۀ، بلکه معنایش این است که عاقبت ولادت مرگ است. و در این آیه هم معنا چنین است که عاقبت اشتراء لهو الحدیث، اضلال عن سبیل الله است. و آیه می گوید اشتراء لهو الحدیث مساوق این است که اضلال عن سبیل الله حاصل شود. و امام علیه السلام هم می فرمایند که غنا مصداق «اشتراء لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله» و مصداق حرام و اضلال عن سبیل الله است. و گرنه اگر کلام امام علیه السلام تنها این بود که لهو الحدیث به معنای غنا است و برخی لهو الحدیث ها اضلال عن سبیل الله دارند راوی با امام محاجّه می کرد که این مورد اضلال است یا نه.

**این فرمایش امام کاملا متین است. اما عرض ما این است که:**

شما می فرمایید غنا یقینا بر صوت مطربی که در کلام حق است صادق است. بر فرض این محرز باشد، اما ما یصلح للقرینیة‌ دارد چون ظاهر لهو الحدیث حدیث لهوی است یعنی حدیثی که مضمونش لهوی و باطل باشد، اما فوقش این روایاتی که راجع به اجتنبوا قول الزور است،‌راجع به و من الناس من یشتری لهو الحدیث است که تطبیق کرده بر غنا اطلاقش از کار می افتد روایات دیگر که هست:

همین روایت عبدالاعلی یا روایت کتاب علی بن جعفر: الرجل یتعمد الغنا یجلس الیه؟ قال لا یا روایت سهل بن زیاد از علی بن ریان بن صلت الاشعری القمی (که نجاشی توثیقش می کند) از یونس بن عبدالرحمن قال سألت الخراسانی علیه السلام، از امام رضا علیه السلام سؤال کردم از غنا و قلت ان العباسی ذکر عنک انک ترخص فی الغنا فقال کذب الزندیق ما هکذا قلت له سألنی عن الغنا فقلت ان رجل اتی اباجعفر علیه السلام فسأله عن الغنا فقال یا فلان اذا میز الله بین الحق و الباطل فاین یکون الغنا؟ فقال مع الباطل فقال قد حکمت. ظاهر آن این است که حضرت به خاطر این که غنا حرام است ناراحت شد و فرمود کذب الزندیق. البته در سند سهل بن زیاد است که مشهور قبول دارند؛ ما اشکال می کنیم.

***نظر نهایی در شرطیّت باطل بودن محتوا در حرمت غنا***

و حاصل کلامنا فی الغنا ان الظاهر حرمة الغنا و لکن اینطور نیست که اگر محتوا باطل باشد یا باطل نباشد فرق نکند و فقط کیفیّت آواز خوانی مهم باشد، که نظر امام بود. بلکه در جایی که محتوا مشترک است یا محتوا باطل نیست، یعنی محتوا اشعار عشق مجازی نیست،‌اشعار لهوی نیست، یا مشترک است بین عشق مجازی و عشق حقیقی اینجا قدرمتیقن این است که در صورتی که شأنیت اثاره شهوت و ایجاد حالت رقص داشته باشد هم غنا صادق است و هم حرام است و در غیر این صورت ما دلیلی بر حرمت آن نداریم.

بله، عمده این سرودهایی که می خوانند از ناحیه آن تار و طنبورش مشکل پیدا می کند. حال چه می شد این تار و طنبورها را حذف می کردند،‌ صدای خوب خدا به تو داده،‌ با همان صدای خوب مردم را مشغول بکن،‌چه لزومی دارد که در کنارش تار و طنبورزن و اینها می آوری!

**نکته:** عبدالاعلی مول آل سام همین عبدالاعلی بن اعین است. کافی در یک جا تصریح می کند عبدالاعلی بن اعین مولی آل سام.

***مستثنیات حرمت غنا***

مستثنیات حرمت غنا را عرض کنیم:

**حداء**

اولین استثناء حرمت غنا حداء برای سوق ابل است،‌ برای اینکه شتر را راه ببرند حداء می خوانند. مشهور گفتند این غنا حلال است. دلیل شان هم یک روایت عامیه است که در سنن بیهقی نقل می کند. می گوید که عبدالله بن رواحه برای شتر حداء ‌می خواند و کان حسن الصوت و پیامبر هم به او اجازه داد.

**مناقشه**

اولا سند ضعیف است. ثانیا معلوم نیست حداء مساوق با غنا باشد.

و لذا از این استثناء‌ بگذریم. این استثناء دلیل ندارد.

**غنای زن آوازه خوان در زف العرائس**

استثناء دوم: غنا زن آوازه‌خوان در زف عرائس؛ زف عرائس فقط یعنی آن وقتی که عروس را به خانه شوهر می خواهند ببرند. نه اینکه ده تا مجلس مقدماتی می گیرند و ده تا مجلس بعد از عروسی می گیرند، پیش پرداز و پس پرداز عروسی اینها زف العرائس نیست. فقط در همان زف العرائس استثناء غنا مغنیه مورد نظر مشهور است.

آقای سیستانی اشکال کرده اند و فرموده اند: خلاف احتیاط است.

ولی روایت صحیحه بود: صحیحه ابی بصیر: اجر المغنیة التی تزف العرائس لیس به بأس و لیس بالتی یدخل علیها الرجال.

لذا سند، تمام است و دلالتش هم خوب است.

البته گفته می شود این استثناء در کلمات مشهور ذکر نشده است که باید بررسی کرد. ولی علامه و شیخ انصاری این استثناء را به مشهور نسبت داده اند.

و لذا این استثناء ‌به نظر ما درست است. اما باید صرفا آواز باشد نه ضرب آلات لهو. و نیز آوازش ترغیب به منکر نباشد. بله، باطل بودن مضمون طبیعی است زیرا مجلس عروسی است و خانم ها می خواهند یک مجلس شادی داشته باشند و به کسی که از بهشت و جهنّم می گوید گوش نمی دهند.

نکته: قدرمتیقن از «جئناکم جئناکم» همان زف العرائس بود ولی اینها در حضور مردان نامحرم چه بسا این اشعار را می خواندند و ممکن بود پیش‌پرداز زف العرائس هم باشد، برای خواستگاری، برای مجالس بعد از زف العرائس، لذا حضرت فرمود که حرام است. و در این روایت غنا در زف العرائس تجویز شده است ولی در آن روایت نگفته که غنا با جئناکم جئناکم در خصوص زف العرائس بود و در حضور نامحرم هم نبود، و لذا قابل تقیید است.

**غنا در قرائت قرآن**

استثناء سوم:‌ مرحوم سبزواری در کتاب ذخیرة العباد می فرماید: غیر واحد من الاخبار یدل علی جواز الغنا فی القرآن بل استحبابه.

**مناقشه**

که این هم درست نیست. ما قبلا جوابش را دادیم و گفتیم آنی که در روایت است تحسین صوت و یا ترجیع به قرآن است. و صدا را در حلق چرخاندن لزوما غنا نیست،‌صوت حسن که غنا لزوما نیست. در برخی از روایات هم که می گفت تغنی به قرآن نکنید. و لذا این استثناء سوم هم درست نیست.

**غنای زن برای شوهر**

استثناء چهارم: ربما یقال که تغنی زن برای شوهرش اشکال ندارد: گفته می شود استمتاع مرد از زن جایز است و یکی از استمتاعات غنا است،‌ و یکی از استمتاعات هم رقص است. چه جور شما را در «انهاکم عن الزفن» از رقص نهی می کنم، حال رقص زن برای شوهرش را استثناء می کنم. گفته می شود دلیل استثناء رقص این بود که استمتاع مرد از زن جایز است. خب همین بیان هم در غنا هم می آید.

**مناقشه**

این هم درست نیست: برای اینکه؛

**اولا** اطلاقی در جواز استمتاع از زن به ایّ وجه کان نداریم: و آیه هم گفته «فأتوا حرثکم انی شئتم» نه «فاستمتعوا من زوجتکم انی شئتکم»

**ثانیا** بر فرض اطلاقی در جواز استمتاع هم داشته باشیم دلیل حرمت غنا عرفا بر آن حکومت دارد: دلیل حرمت غنا عنوان ثانوی است، و این که استمتاع از زن جایز است،‌ترخیص به عنوان اولی است. مثل اینکه یک خطاب می گوید: گوشت گوسفند جایز است یک خطاب دیگر می گوید غصب حرام است. عنوان غصب به عنوان ثانوی حکومت دارد بر حلیت لحم شاة به عنوان اولی. استمتاع از زوجه به عنوان اولی جایز است و دلیل حرمت غنا یا حرمت رقص بر آن حکومت دارد.

و من هنا تبین: اینکه بعضی آمدند گفتند غنا در ذکر مدائح اهل بیت و یا مصائب اهل بیت بناء‌ بر اینکه غنا شامل صوت موجب طرب حزین هم بشود، اشکال ندارد زیرا ادله به مدح اهل بیت یا به رثاء اهل بیت ترغیب کرده، و ‌اطلاق دارد و لو غنا باشد. حالا مدح اهل بیت که راحت می تواند غنا باشد، اصلا به شکل مهیج و مطرب می خواند. حتی الان نباید کسی تشکیک کند در اینکه برخی در رثاء اهل بیت چنان می خوانند که گویا مجالس آوازه‌خوانی برگزار می کنند. گاهی اینطور است. مخصوصا اگر بگوییم طرب اعم از طرب شادی یا طرب اندوه و غم که مشهور می گویند، است که در این صورت غنا بر آن صدق خواهد کرد. البته در این مناقشه کردیم،‌فقط کیفیت صوتی که در مدائح و رثاء اهل بیت به نحوی خوانده بشود که مناسب است با آن کیفیت های مثیر شهوت،‌آن ها را ما حرام می دانیم.

**تبین مما ذکرنا:**

**اولا:** در ترغیب به مدائح اهل بیت و رثاء اهل بیت به این نحو اطلاقی نداریم. آنی که وجود دارد ترغیب به بکاء و تباکی است. **ثانیاً**:بر فرض اطلاق هم داشته باشد، عنوان ثانوی حرمت غنا بر آن حاکم است.

این بحث تمام شد.

کلام در محرم دیگر که قمار است واقع می شود: بحث های جنبی مهمی دارد‌،حرمت شطرنج یا بحث حکم بازی با قمارهایی که در یک شهر قمار هستند ولی در شهر دیگر قمار نیستند بدون بردوباخت یا با بردوباخت،‌ان شاء الله در جلسات بعد این را بحث می کنیم. و الحمد لله رب العالمین.

1. وسائل الشيعة، ج‌17، ص: 307‌ [↑](#footnote-ref-1)
2. وسائل الشيعة، ج‌6، ص: 210‌ [↑](#footnote-ref-2)
3. وسائل الشيعة، ج‌17، ص: 310‌ [↑](#footnote-ref-3)
4. محمد بن سنان عن حذيفة بن منصور عن أبي عبد الله ع قال شهر رمضان ثلاثون يوما لا ينقص أبدا‌ و هذا الحديث شاذ نادر غير معتمد عليه طريقه محمد بن سنان و هو مطعون فيه لا تختلف العصابة في تهمته و ضعفه و ما كان هذا سبيله لم يعمل عليه في الدين./الرد على أصحاب العدد - جوابات أهل الموصل، ص: 20‌ [↑](#footnote-ref-4)
5. فصل و أما رواه الحديث بأن شهر رمضان شهر من شهور السنة يكون تسعة و عشرين يوما و يكون ثلاثين يوما‌: فهم فقهاء أصحاب أبي جعفر محمد بن علي و أبي عبد الله جعفر بن محمد و أبي الحسن موسى بن جعفر و أبي الحسن علي بن موسى و أبي جعفر محمد بن علي و أبي الحسن علي بن محمد و أبي محمد الحسن بن علي بن محمد ص و الأعلام الرؤساء المأخوذ عنهم الحلال و الحرام و الفتيا و الأحكام الذين لا يطعن عليهم و لا طريق إلى ذم واحد منهم و هم أصحاب الأصول المدونة و المصنفات المشهورة و كلهم قد أجمعوا نقلا‌ و عملا على أن شهر رمضان يكون تسعة و عشرين يوما/ الرد على أصحاب العدد - جوابات أهل الموصل، ص: 25‌ [↑](#footnote-ref-5)
6. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)، ج‌1، ص: 312‌ [↑](#footnote-ref-6)